گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهیدعلی رضایی از شهدای دفاع مقدس

علی می‌گفت آدم وارفته به درد جبهه نمی‌خورد!

■ نرگس انصاری

«شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی می‌خورند» این جمله‌ای بود که حاج حسن رضایی، پدر شهیدعلی رضایی در طول مصاحبه برای ما تکرار می‌کرد و با هر بار گفتنش با تمام وجود حس می‌کردم که چقدر این آیه در زندگی‌اش ظهور و بروز پیدا کرده است. حاج حسن که در اول مرداد سال ۱۳۱۵ به دنیا آمده است، از زندگی روستایی و رزق حلالی که با زحمت برای تأمین معاش خانواده‌اش به دست می‌آورد، برایمان گفت، تا رسید به جنگ و جهاد شهید خانه‌اش، علی رضایی. او از شیرین‌ترین خاطره روزهای جهاد علی و دیدارش با حضرت آقا در زمان مجروحیت در بیمارستان امام خمینی تهران در سال ۶۲ هم صحبت کرد. دیداری که علی هیچ‌گاه برای خانواده‌اش بازگو نکرد تا اینکه مدت‌ها بعد از شهادتش، تصویر این ملاقات حضرت آقا با علی رضایی در یکی از مجله‌ها منتشر شد. شهیدعلی رضایی متولد ۲۰ شهریور سال ۱۳۴۲ بود که در ۲۲ اسفند سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید. ما حصل همکلامی ما با حاج حسن رضایی، پدر شهیدعلی رضایی را پیش رو دارید.

پدر شهید علی رضایی

شهیدعلی رضایی در چه خانواده‌ای رشد کرد و پرورش یافت؟ فرزند چندم شما بود؟

من متولد یک مرداد سال ۱۳۱۵ روستای آهوانو هستم. از طریق کشاورزی و دامداری رزق حلال خانه‌ام را تأمین می‌کردم. علی اولین فرزند خانه‌ام بود؛ ما بی‌صبرانه منتظر به دنیا آمدنش بودیم. من شش فرزند پسر و سه دختر دارم.

شهید برای شما چطور فرزندی بود؟

او دوران ابتدایی را در روستا سپری کرد، اما به علت نبود مقاطع تحصیلی بالاتر به شهر دامغان مهاجرت کرد. برای راحتی او و سهولت در رفت و آمدش به مدرسه، خانه‌ای در شهر برایش اجاره کردم تا بتواند راحت‌تر درس بخواند. علی به‌همراه چند نفر از دوستانش در آن خانه ساکن شدند، اما من از آنجایی که نگرانش بودم، همراهشان به شهر آمدم تا هم مراقب علی و دوستانش باشم و هم کار کنم. علی با بچه‌های دیگر فرق داشت. او به جای اینکه از امکانات تفریحی و ناسالم آن روزها مثل رفتن به سینما و پرسه‌زدن در خیابان‌ها استفاده کند، یک تیم والیبالی برای همسالان خودش راه انداخت تا آنها را سرگرم کند.

در دوران انقلاب فعالیت خاصی داشت؟

با آغاز زمزمه‌های انقلاب، این سخنان امام خمینی(ره) بود که به جوانان هوشیاری داد. علی هم چون بسیاری از هم سن و سالان خودش شیفته امام و عقایدش شد و راه امام را پیش گرفت و به فرمانش گوش داد و یکی از انقلابیون شد. او از هیچ کاری برای پیشبرد اهداف انقلاب دریغ نکرد و به‌همراه فعالیت‌های انقلابی درسش را تا پایان هنرستان ادامه داد و در رشته برق فارغ‌التحصیل شد. در کنکور دانشگاه هم شرکت کرد و قبول هم شد، اما از آنجایی که علاقه زیادی به سپاه داشت، وارد این نهاد مقدس شد و دانشگاه نرفت.

علی به جای دانشگاه میدان جنگ را انتخاب کرد. شما با این انتخابش مخالفت نکردید؟

جنگ تحمیلی که شروع شد، با وجود مخالفت برخی اقوام، پسرم مشتاقانه به سوی جبهه‌ها رفت. من مخالفتی با حضور او در جبهه نداشتم. شیرمرد جبهه‌ها، مخلصانه و مردانه با دشمن جنگید. او در مسئولیت‌هایی چون اطلاعات عملیات و فرمانده گروهان، خدمات شایانی کرد. چند مرتبه مجروح شد و در یکی از روزهای سال ۶۲ که در بیمارستان امام خمینی تهران بستری بود، حضرت آقا به ملاقات مجروحان جنگ رفته بودند که علی سعادت دیدار ایشان را پیدا می‌کند، اما هیچ‌گاه از این دیدار با ما صحبتی نکرد تا اینکه بعد از شهادتش با انتشار تصویر این دیدار در مجله‌ای در سمنان متوجه این دیدار باشکوه شدیم.

به نظر شما چه شاخصه‌ای در وجود فرزندتان ایشان را لایق شهادت کرد؟

علی در ادب، اخلاق و ایمان در میان دیگر رزمندگان شهره بود. یکی از همرزمانش می‌گفت از گوشه و کنار شنیده بودیم که یکی از بچه‌های اطلاعات عملیات قرار است فرمانده گروهان ما بشود. آن روز مثل همیشه برنامه صبحگاه اجرا شد. هنگام دویدن دیدم یک پاسدار در صف بچه‌ها مثل یک بسیجی در حال دویدن است. ایستادم و قدری براندازش کردم. با فریاد مسئول صبحگاه از افکارم بیرون آمدم و به دویدن ادامه دادم. بعد از صبحگاه فرمانده گردان برادر مهدوی‌نژاد، بچه‌های گروهان شهیدقربانی را جمع کرد و بعد از صحبت، همان جوان پاسدار را معرفی کرد و گفت این آقا، علی رضایی. بعد از این فرمانده شماست! باید خوب به دستوراتش گوش کنید! علی آنقدر با بچه‌ها نزدیک و صمیمی شده بود که اگر کسی نمی‌دانست او فرمانده است، نمی‌توانست تشخیص بدهد که فرمانده این گروهان چه کسی است. یکی دیگر از شاخصه‌های اخلاقی علی شجاعت و روحیه بالای او حین عملیات‌ها بود. همرزمانش برای من اینگونه روایت کردند که شهید مهدی زین‌الدین از قول امام (ره) نقل کرد که «جزایر مجنون باید حفظ شود.» و بعدش گفت «اگر شده فقط با ۲۰ نفر جلوی دشمن بایستیم باید جزیره را حفظ کنیم!» با این خبر بچه‌ها جان تازه‌ای گرفتند. فرمان از امامی بود که همه به او عشق می‌ورزیدند. پس باید جان بر کف در آتش و گلوله به دل دشمن زد. به علت محدود بودن جزایر و آب‌های اطراف، بچه‌ها نمی‌توانستند تحرک زیادی داشته باشند. دشمن هم مرتب جزیره را با گلوله توپ یا هواپیما می‌زد و تلفات ما را زیاد می‌کرد. در آن سختی کار، گردان‌های پیاده و گروهان‌ها هر کدام یک روز و نیم یا دو روز بیشتر نمی‌توانستند دوام بیاورند و با کلی شهید و مجروح با نیروی تازه‌نفس جابه‌جا می‌شدند.

علی با شجاعت و روحیه‌ای بالا نیروهای خود را تشویق می‌کرد تا خط پدافندی را حفظ کنند. ما برخلاف بقیه نیروها ۲۰ روز در آنجا ماندیم. با تلاش و همت رزمندگان دستور امام عملی و جزیره حفظ شد. دوستان و همرزمانش می‌گفتند که علی در تمام موقعیت‌ها در کنار بچه‌های بسیجی بود و هر حرفی می‌زد، خودش به آن عمل می‌کرد. گاه آموزش‌ها بسیار سخت می‌شد. مثلاً باید داخل گل و لای می‌شدند و با همه تجهیزات مسیر طولانی را می‌رفتند. علی مسئول هدایت بچه‌های گروهان خود بود. وقتی از عملیات خارج می‌شدند، او هم مانند بقیه بچه‌ها تا کمر آغشته به گِل بود. می‌گفت رمز موفقیت انسان در عمل است. اگر حرفی در جلسه یا بین افراد می‌زنیم حتماً باید به آن عمل کنیم. این خصلت باعث شده بود همه بچه‌ها ارادت خاصی به او داشته باشند و تمام اوامرش را با جان و دل اجرا کنند. اعتقاد داشت که باید شرایط بچه‌ها را در نظر گرفت. می‌گفت اگر کسی بیشتر غذا می‌خواهد به او بدهید. اگر کسی پیراهنش را درآورد و با زیرپوش بود، سریع نگویید لباست را بپوش و دکمه بالا را هم بیانداز. باید به بچه‌ها فرصت داد تا با شرایط خو بگیرند. اگر من خشم شبانه می‌زنم و سخت می‌گیرم، به خاطر این است که بچه‌ها باید وارد جنگ با دشمن بی‌رحم شوند. جنگ تعارف‌بردار نیست. باید مقاوم بار بیایند. او معتقد بود که جنگ شوخی‌بردار نیست. باید تند و چالاک در عملیات شرکت کرد. آدم وارفته به درد جبهه نمی‌خورد. دو روز مانده بود به عملیات، علی همه بچه‌ها را جمع کرد و با گریه از آنها حلالیت گرفت و گفت بچه‌ها! من حاضرم همین جا قصاص بشم. اینجا بگذرید بهتره تا اون دنیا. به هر کس سخت گرفتم و ازم دلخوره یاالله! من حاضرم برای قصاص! صدای گریه بچه‌ها بلند شد. علی را در آغوش گرفتند و از هم حلالیت گرفتند.

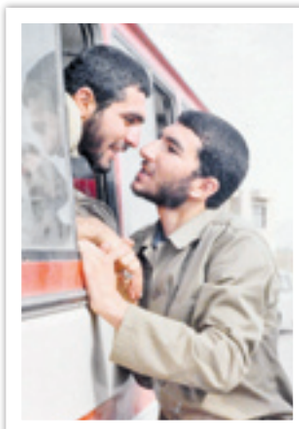

شهید علی رضایی و شهید مشهد

> دلتنگی والدین برای اولادشان همیشگی است. حتی برای من که امروز ۸۴ سالگی را رد کرده‌ام. شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. علی در این مدت حواسش به خانواده بود و تنهایمان نگذاشته است. وقت دلتنگی دعا می‌کنم که ما را هم شفاعت کند

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

من نحوه شهادت پسرم را از زبان دوستش شنیدم. عملیات بدر در شرق دجله شروع شد. بچه‌ها سوار قایق‌ها شدند و به راه افتادیم. فضا از نی‌های بلند پوشیده شده بود و چیزی در اطراف‌مان دیده نمی‌شد. در حین حرکت در نیزارها آقای رضایی و آقای ترحمی را دیدیم که برایمان دست تکان می‌دادند. نزدیک قایق‌شان رفتیم؛ علی گفت کجا می‌روید؟ این طرف مین‌های دشمن است! برگردید! راه را نشان‌مان دادند و رفتند. مسیر مشخص شده را رفتیم تا به خشکی رسیدیم. دشمن حسابی بچه‌ها را زیر آتش گرفته بود. یکی از مقرها با حجم آتش بیشتری از ما شهید و مجروح می‌گرفت. علی مرا صدا زد و گفت برو به سعید حق‌پرست بگو نیروهای دسته‌اش را حاضر کند تا به آن مقر که دارد بچه‌ها را درو می‌کند، حمله کنیم! پیغام را به سعید رساندم. برادرم حمید، امدادگر دسته سعید بود. موقع حرکت علی به من گفت وحیدجان! تصمیم با خودت است، یا با سعید باش یا با برادرت حمید! گفتم می‌خواهم با شما بیام! وارد عمل شدیم. با حمله مانیروهای عراقی دسته‌دسته فرار می‌کردند و ما هم به دنبال آنها پیشروی می‌کردیم. سنگرها پاک‌سازی شد. در حین عملیات من از علی جدا شدم. او با بی‌سیم‌چی خودش، حمید حاج‌پروانه، به راهشان ادامه دادند تا به شرق دجله رسیدند. ما هم تا کنار رود پیشروی کردیم. تشنه‌ام شده بود. به کنار رود رفتم تا آب بخورم و دست‌هایم را که در مداوای مجروحان خونی شده بود، بشویم که ناگهان از پشت درخت نخل آن طرف رودخانه یک عراقی بیرون آمد. حسن عزیزیان فریاد زد علی مواظب باش! عراقی...! من پا به فرار گذاشتم و آن عراقی جایم را به گلوله بست. نفس‌نفس زنان کنار محمدحسین هراتی رسیدم؛ هنوز آرام نشده بودم که شنیدم از آن طرف بی‌سیم یکی گفت محمد! محمد! علی...! علی...! هراتی گفت محمد! به گوشم. علی، چی؟ بی‌سیم‌چی گفت محمد! فرمانده علی پرواز کرد! تا این جمله را شنیدم پاهایم سست شد و روی زمین نشستم. نمی‌توانستم باور کنم که علی دیگر در بین ما نیست. نباید گروهان از هم پاشیده می‌شد. هراتی بلافاصله مسئولیت هدایت نیروهای گروهان را به عهده گرفت و با بغضی فروخورده به من که روی زمین وارفته بودم، گفت پاشو! الان وقت ناراحتی و سست‌شدن نیست! باید با همه قدرت پیش برویم تا زحمات علی هدر نرود! به‌سختی از جایم بلند شدم و اشک‌هایم را پاک کردم به سوی دشمن هجوم بردیم. علی در چندین عملیات، شجاعت شرکت کرد تا این که ۲۲ اسفند سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به مقام رفیع شهادت که آرزویش بود رسید و در زادگاهش، روستای باصفای آهوانو به خاک سپرده شد، اما نامش هنوز ورد زبان‌هاست.

سال‌ها از شهادت پسرتان علی گذشته است؛ قطعاً دلتنگش می‌شوید. با این دلتنگی چه می‌کنید؟

دلتنگی والدین برای اولادشان همیشگی است. حتی برای من که امروز ۸۴ سالگی را رد کرده‌ام. شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. علی در این مدت حواسش به خانواده بود و تنهایمان نگذاشته است. وقت دلتنگی دعا می‌کنم که ما را هم شفاعت کند. جا دارد در اینجا خاطره‌ای را برایتان روایت کنم. یک روز من و همسرم برای عیادت پسرم نادعلی به تهران رفتیم. تهران برای ما ناآشنا بود. از طرفی سواد هم نداشتیم که تابلوهای شهر را بخوانیم. بچه‌ها آدرس را روی کاغذی نوشتند و گفتند این نشانی را به هر کس بدهید شما را به بیمارستان می‌رساند. بعد از پیاده‌شدن از اتوبوس تاکسی گرفتیم؛ آدرس را به او دادیم و خواستیم ما را به بیمارستان برساند. بعد از مدتی که طی مسیر کردیم راننده کنار چهارراهی ایستاد و گفت از این طرف مستقیم بروید بیمارستان. ما پیاده شدیم و به راه افتادیم. هنوز چند قدم نرفته بودیم که دو موتورسوار که لباس سپاه به تن داشتند جلوی پای ما ترمز کردند. بعد از سلام و احوالپرسی یکی از آنها مرا به نام صدا زد و گفت حسن آقا! مسیر را اشتباه می‌روید؟ بعد به‌سمت مقابل اشاره کرد و گفت بیمارستان شریعتی آن طرف چهارراه است. بعد از کمی مکث، برگشتیم به‌سمتی که آنها گفته بودند به راه افتادیم. چند ثانیه طول نکشید که با تعجب دیدیم هیچ‌کس کنار ما نیست. از این اتفاق شگفت‌زده شده بودیم. بعد از طی مسیری کوتاه به بیمارستان رسیدیم. ماجرا را برای نادعلی تعریف کردیم. او هم مثل ما به این باور رسید که شهیدمان علی، آنها را برای کمک به ما فرستاده بود. به حق گفته‌اند که «شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار خویش روزی می‌خورند.»

یاد کرد

۲۶ شهریور ۵۹ سالروز لغو قرارداد الجزایر توسط عراق بعثی

صدام قراردادی را پاره کرد که بارها نقضش کرده بود

■ غلامحسین بهبودی

۲۶ شهریور ۱۳۵۹، صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق بعثی رسماً اعلام کرد که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را دیگر به رسمیت نمی‌شناسد و تمام اروندرود را در حاکمیت مطلق خود دارد. حاکمیت این رودخانه از زمان عثمانی مورد اختلاف ایران و عراق قرار داشت و بعدها رضا خان حاکمیت آن را به عراقی‌ها واگذار کرد. از آن زمان تا سال ۱۳۴۸ که پهلوی دوم حاکمیت عراق بر این رود را لغو کرد، هر کشتی ایرانی که می‌خواست از خلیج‌فارس وارد اروند و سپس کارون شود، باید مورد بازرسی عراقی‌ها قرار می‌گرفت و حتی به آنها مبلغی به‌عنوان حق عبور و مرور پرداخت می‌کرد. شهریور ۱۳۵۹، جنگ به شکل عملی آغاز شده بود. هرچه به روزهای پایانی این ماه نزدیک‌تر می‌شدیم، تعداد حملات زمینی عراقی‌ها به پاسگاه‌های مرزی بیشتر و بیشتر می‌شد. آنها غیر از اروندرود، روی برخی از مناطق مرزی مثل میمک هم اختلافاتی با ایرانی‌ها داشتند.

حتی پس از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و میله‌گذاری‌های مرزی، عراق روی حل و فصل اختلافات در برخی از مناطق در سومار و میمک قانع نشده بود و خصوصاً در منطقه میمک، ملیه‌گذاری‌ها را نیمه‌کاره رها کرد و نمایندگان به حالت قهر منطقه را ترک کردند. در شهریور ۱۳۵۹، حتی پیش از آنکه صدام قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کند، ارتشش روی زمین و در عمل حملات بسیاری را به مناطق مرزی ایران خصوصاً در غرب کشور که روی مالکیت آنها ادعا داشت، انجام می‌داد. چنانچه روز ۱۶ شهریور ۵۹ حمله گسترده‌ای در منطقه خان لیلی انجام دادند و پاسگاه این منطقه را به تصرف خود درآوردند. اهمیت حمله بعثی‌ها به خان لیلی غیر از گسترده بودن این حمله، تأکید خود صدام بر شروع جنگ از همان روز است. جالب است در حالی که برخی از سیاستمداران اهل مماشات داخلی همچنان آغاز جنگ را روز ۳۱ شهریور ۵۹ می‌دانند، خود صدام حسین پس از سقوط و دستگیری توسط امریکایی‌ها، در بازجویی‌هایش گفته بود جنگ تحمیلی علیه ایران را از اواسط شهریور ۱۳۵۹ آغاز کرده، اما نمی‌داند چرا ایرانی‌ها اصرار دارند اواخر این ماه جنگ آغاز شده است! اگر نقل قول صدام که یک طرف جنگ بود را بپذیریم، جنگ از ۱۶ شهریور دیگر علنی آغاز شده بود. تنها سه روز بعد نیز بعثی‌ها از زمین و هوا به پاسگاه طلائیه و جاده شماره ۶، واقع در ۳۰ کیلومتری غرب جاده اهواز-خرمشهر حمله کردند و همچنین هواپیماهای عراق حریم آسمان ایران را در دهانه اروند شکستند.

> در شهریور ۱۳۵۹، حتی پیش از آنکه صدام قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کند، ارتشش روی زمین و در عمل حملات بسیاری را به مناطق مرزی ایران خصوصاً در غرب کشور که روی مالکیت آنها ادعا داشت، انجام می‌داد. چنانچه روز ۱۶ شهریور ۵۹ حمله گسترده‌ای در منطقه خان لیلی انجام دادند و پاسگاه این منطقه را به تصرف خود درآوردند

در همین روز درگیری مرزداران ایران با مهاجمان ارتش عراق در پاسگاه‌های مرزی صالح‌آباد، ایلام، مهران، نفت شهر، طلائیه، قصر شیرین؛ با شدت ادامه یافت و عراق به میمک که روی مالکیت آن ادعا داشت، نیز حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد. در همین روز ۱۹ شهریور ۵۹ صدام گفته بود: «عراق مصمم است حتی یک وجب از خاک خود را که در اشغال ایران باشد از تصرف این کشور خارج کند. این کار مبتنی بر قانون و به منزله تجاوز نیست. ما در بین ملت ایران دوستان زیادی داریم!» سردار غلامپور به‌عنوان یکی از رزمنده‌های حاضر در جبهه خوزستان در مقطع شروع جنگ می‌گوید: در تاریخ ۱۶ و ۱۹ شهریور عراق دوبار به مرزهای ما حمله کرد و دو ارتفاع را که قرار بود در قرارداد الجزایر به عراق داده شود، اشغال کرد. وقتی عراق حمله می‌کند و مناطق مرزی ما را اشغال می‌کند، آیا این نشانه جنگ نیست؟ باز هم مسئولان هنوز این را جنگ تلقی نکردند. به هر حال نه تجاوزات مرزی محدود و مداوم دشمن به مرزهای هوایی و دریایی و نه تجاوز آشکار و نسبتاً وسیع او به مرزهای زمینی و تصرف یا نابودی یکی پس از دیگری پاسگاه‌های مرزی نظیر آنچه در خان لیلی و میمک رخ داد، باعث نشد تا تحرک خاصی از سوی کشورمان برای حفظ مرزها یا مقابله با دشمن صورت گیرد. حتی پاره کردن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر توسط صدام در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ نیز زنگ‌های خطر را برای این عده از سیاستمداران به صدا درنیاورد تا اینکه عراق بعثی روز ۳۱ شهریور ۵۹ به ۱۰ فرودگاه کشورمان حمله هوایی کرد. حالا دیگر بهانه‌ای برای مماشات با دشمنی که علاوه بر حمله گسترده هوایی، ۱۲ لشکر و بیش از ۴۰ تیپ خود را روانه خاک کشورمان کرده بود، وجود نداشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۲۵

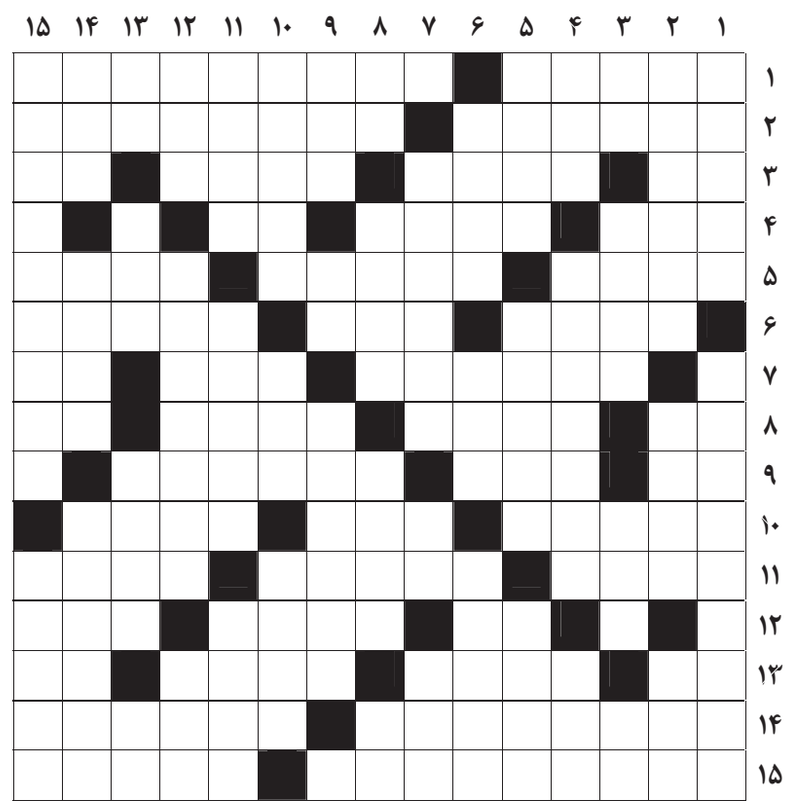

از راست به چپ

■ ۱- عیان- از ترکیب کربن با اکسیژن به دست می‌آید ■ ۲- سوره‌ای که در رکعت دوم نماز جمعه بعد از سوره حمد خوانده می‌شود - دومین شهر پرجمعیت انگلیس ■ ۳- تنبل- کوهی در هرمزگان- پدر اختراع- نتی در موسیقی ■ ۴- کوچک‌ترین ذره هر عنصر- پول ترکیه- رمزینه ■ ۵- آزادگی- پایتخت لبنان- از ملزومات خوشنویسی ■ ۶- نوعی بازی کودکانه- ماهی- خانواده ■ ۷- کمانک- نیستی- رمق آخر ■ ۸- غوزه پنبه- از بین بردن علف هرز زراعی- مرهم- نشانه حاصل مصدر ■ ۹- یازده- خیس ترکی- دگرگونی سیاسی ■ ۱۰- نوعی هواپیمای جنگی- جانور درنده- تیراندازی به سمت اهداف پروازی ■ ۱۱- لامپ الکترونیکی دوقطبی- سوغات روسیه- خراب و دورانداختنی ■ ۱۲- ترک استخوان- زینت- خروس مازنی ■ ۱۳- پرحرفی- سبیل- پارسا- همسایه تهران ■ ۱۴- اثر چارلی چاپلین- مجازاتش قصاص است ■ ۱۵- کنایه از تکلیف و کار ناگزیری که باید انجام شود- سپاسگزار

از بالا به پایین

■ ۱- جمع ملح- بهترین مربی دنیا در سال ۲۰۰۹ ■ ۲- شهید راه وحدت- واحد پول عهد قاجار- نسخه تدوین‌نشده فیلم ■ ۳- اندک- عارضه نزدیک‌بینی- عضو شنوایی- عدد دروازه‌بان ■ ۴- پول خرد هند- از غدد درون‌ریز برای تنظیم رشد بدن- طلای قالبی ■ ۵- روباه صحرا- بازار و سوق- صاحب و دارنده ■ ۶- جانشین- مجازاً سخن گزنده- روزنه ■ ۷- اشک ریختن- ناپیدا- امر به آمدن ■ ۸- نماد روشنایی- تنگه راهبردی جنوب ایران- رود ارس- تپه و پشته ■ ۹- صندلی دوچرخه- قورباغه- پرنده قطبی ■ ۱۰- بازی هندیان- ژرف- پیشگاه خانه ■ ۱۱- خاکستر- دادگستری- پهلوان شاهنامه ■ ۱۲- خودروی آلمانی- پرورش حیوانات اهلی- سبزی ترشی ■ ۱۳- ننگ توخالی- آخرین حرف قافیه- دلیل؛ سبب- از عرب‌زبان ■ ۱۴- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی- سبزه‌زار- شهر اصلی سیسیل ایتالیا ■ ۱۵- از علایم افسردگی- پیرترین کاندیدای ریاست جمهوری امریکا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۹		۵
	۵			۳				
۸	۹			۶				۷
		۴			۲	۳		۹
		۸				۲		
		۷			۴			
۷			۸					
			۱				۶	
۲							۱	

جدول کلمات متقاطع
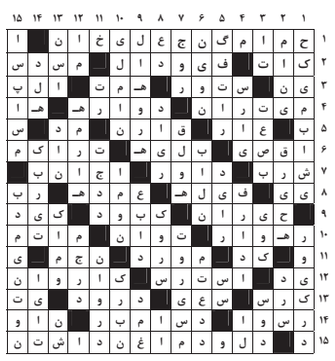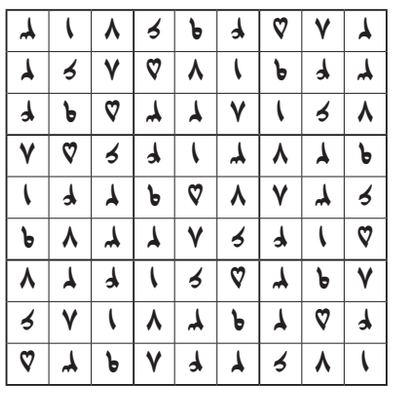
پاسخ جدول شماره ۶۰۲۴